حماسه‌های کربلایی در جنگ ۱۲روزه

پیروزی شکوهمند و بی‌نظیرِ جمهوری اسلامی ایران بر شیاطین عالم، آمریکا و اسرائیل، در جنگ ۱۲روزه، تحقق وعده الهی و حماسه‌ای غدیری و حیدری و کربلایی و عاشورایی بود.

پیروزی در جنگ ۱۲روزه، حماسهٔ غدیری و حیدری بود، از آن جهت که در شب و روز عید غدیر، حملات مهلک و ویرانگر ایران آغاز و تثبیت و مهارناپذیر گردید و از آن جهت که در این جنگ شیربچه‌های حیدرکرار با رمز «یا علی بن ابی طالب» و با رهبری فرزند افتخارآفرینِ امیرالمؤمنین(ع)، آیت‌الله خامنه‌ای و با تنوع بالایی از موشکها و پهپادهای رزمی از جمله خیبرشکن در عملیات وعده صادق ۳ حماسه‌آفرینی کردند و با شکست ذلت‌بار صهیونیست‌های تروریست و خون‌آشام، یک‌بار دیگر یاد حماسهٔ خیبر علوی را زنده کردند.

پیروزی در جنگ ۱۲روزه، حماسهٔ کربلایی و عاشورایی بود، از آن جهت که با تقدیم خونِ بیش از هزار شهید و جانبازیِ هموطنان محقق گردید. شهدای گرانقدری که از اقشار مختلف بودند و مظهر اقتدار و وحدت و یکپارچگی ملت ایران شدند.

برخی جنبه‌های کربلایی و عاشورایی شهدای اقتدار چنین است:

تشییع بسیاری از شهدا در پنجشنبه ۵ تیرماه بود یعنی شب اول قبرشان مصادف با اول محرم و مراسمهای عزاداری‌شان در محرم است؛ برخی شهدا در دهه اول محرم تشییع و خاکسپاری شدند و شهدای دیگر نیز مراسم‌هایشان مثل هفتم و چهلم و... در محرم است و بزرگداشت‌ها و یادبودهای هفتگی و شب جمعه‌ایِ شهدا که معمولاً توسط خانواده‌های داغدار تا یکی دو ماه منظم برگزار می‌گردد در محرم است؛ برخی شهدا در دوم محرم (سالروز ورود کاروان حسینی به کربلا) مقارن با هفتم تیر(سالگرد شهادت سید محمد حسینی بهشتی و ۷۲ تن از یارانش) تشییع گردیدند؛ چون اغلب شهدا از زیر آوار خارج شده‌اند، بسیاری از پیکرها سوخته، اربااًربا، عضو از بدن جدا شده، به‌شدت زخمی و خونین، همچون مصیبت حضرت فاطمه‌زهرا(س) و شهدای کربلا بودند و یادآور فاطمیه و محرم و عاشورا و کربلا هستند؛ شهید نوزاد و نوجوان و شهدای خانوادگیِ بسیاری تقدیم گردید(خانواده ۱۲نفره، ۷نفره و...)؛ همه شهدا در خاک پاک جمهوری اسلامی ایران و مستقیماً توسط شقی‌ترین و خونخوارترین و تروریست‌ترین‌های تاریخ بشریت، شمرها و یزیدها و حرمله‌های زمانه، یعنی صهیونیست‌ها شهید شدند؛ جلوه‌های کربلایی و عاشورایی در نحوه شهادت و تشییع و خاکسپاریِ بسیاری از شهدای اقتدار موج می‌زد و روضهٔ مجسم کربلا بودند؛ تجلیِ شور عظیمِ حسینی و عاشورایی در مراسمهای شهدای اقتدار و...

در این گزارش برخی جلوه‌های حسینی و کربلایی و عاشورایی پیروزی ایران در جنگ ۱۲روزه و برخی روضه‌های مجسم کربلا در ماجراهای شهدای اقتدار را مرور می‌کنیم.

کامران پورعباس

ایران عاشورایی

در سرمقاله شماره ۵۰۱ نشریه خط حزب‌الله (متعلق به دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای) مورخ ۱۴۰۴/۰۴/۰۵ آمده است:

«محرم امسال رنگ و بویی دیگر دارد. ایران اسلامی، امسال در حالی به محرم وارد شد که تازه از جنگی بزرگ و پیچیده بیرون آمده است...

ایران اسلامی و ایرانیان در معرکه مقابله با رژیم صهیونیستی و حامی شماره یک آن آمریکا، رفتاری حسینی از خود بروز دادند و عزت و افتخاری آفریدند که در تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد. این رفتار حسینی از چند بُعد قابل ارزیابی و تأمل است.

در یک بُعد، این رهبر انقلاب بود که با تأسی به امام حسین (علیه‌السلام) هدایت و فرماندهی این نبرد را به دست گرفته و ایران را از یکی از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین برهه‌های تاریخی خود عبور دادند. دشمن انتظار داشت با موج اولیه ترور گسترده فرماندهان ارشد نظامی و حمله گسترده به نقاط مختلف کشور، شیرازه امور از هم پاشیده و قدرت تصمیم‌گیری در جبهه ایران از بین برود، اما درایت و هدایت فرمانده کل قوا نه‌تنها مانع از این فروپاشی شد، بلکه در کمتر از ۲۴ ساعت اولین پاسخ محکم به تجاوز نیز داده شد. در ادامه جنگ نیز دشمن کوشید با اعمال فشار سنگین در حوزه سیاسی و عملیات روانی، رهبر انقلاب را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم کند که در این مرحله نیز موفق نبودند و لفاظی‌های سنگین دشمن علیه ایشان، ناشی از عصبانیت برآمده از همین ناکامی است.

بُعد دوم در رفتار اجتماعی و ملی ایرانیان بروز و ظهور داشت. دشمن خیال کرده بود این حمله باعث بروز اعتراض و شورش‌های خیابانی خواهد شد اما به طرز خیره‌کننده‌ای نه‌تنها این اتفاق رخ نداد، بلکه گویی یک بیداری جمعی و ملی پدید آمد. پیدایش جهش در اتحاد و انسجام ملی، یکی از نتایج اصلی این بیداری ملی بود. دانستن قدر امنیت و ولایت از دیگر نتایج این بیداری است. مردم ایران یک بار دیگر در این معرکه بزرگ، جوهره و ماهیت ارزشمند و بی‌نظیر خود را به نمایش گذاشتند و ناظران جهانی را به نوعی شگفت‌زده کردند و مگر بزرگ‌ترین درس کربلا و عاشورا چیزی جز بیداری و حضور بموقع و فعالانه در میدان است؟

بُعد سوم قابل‌توجه در این ماجرا، ترکیب و تبلور مظلومیت و حماسه بود. همان چیزی که در کربلا اوج آن رخ داد. در ایران عاشورایی نیز، اگرچه مظلومیت‌های فراوانی- از شهادت کودکان و زنان مظلوم گرفته تا صحنه دلخراش حمله به مردم پشت چراغ قرمز در تجریش- رخ داد اما به موازات آن حماسه‌های بزرگی نیز آفریده شد. شجاعت و رشادت مدافعان وطن در برابر متجاوز و همچنین شکستن دفاع چندین لایه دشمن صهیونیستی و وارد آوردن ضربات دردناکی که آن را مجبور به تجدید نظر در محاسبات خود کرد، از جمله جلوه‌های این حماسه بود.

هم آن شهادت‌های دردناک، عاشورایی بود و خون پاک شهدا باعث رسوایی ماهیت یزیدیان زمان شد و هم ایستادگی جانانه ملت ایران در برابر دشمن غدار، عزت و افتخاری حسینی آفرید که نتایج و آثار آن در آینده بیشتر روشن و دیده خواهد شد.»

کربلایی دیگر در بهشت‌زهرا

حجت‌الاسلام سید هادی حسینی یک طلبه جوان و جهادی است که از دیر باز با دوستانش در بهشت‌زهرا ایستگاه صلواتی داشتند و خدمت‌رسانی به مردم را انجام می‌دادند ولی بعد از آغاز تجاوز اسرائیل، گروه‌هایی از طلبه‌ها به آنها اضافه شدند و یک تیم بیست، سی نفره شدند و در قطعه ۴۲ که شهدای حملات اسرائیل دفن می‌شدند، خدمتگزاری خانواده‌های شهدا و ابدان مطهر شهدا را انجام می‌دادند و از روز دوم، سوم تدفین این شهدای مظلوم، به خدمتگزاری پرداختند. برخی خدمات این طلاب جهادی در قطعه ۴۲ چنین است: خواندن نماز شهدا، تلقین، دلداری دادن به خانواده‌های شهدا، روضه، برنامه، روحیه دادن، امیدآفرینی، شست و شوی مزار شهدا، ایستگاه صلواتی و...

حجت‌الاسلام سید هادی حسینی در روزهای تاسوعا و عاشورا و بعد از آن، در رسانه ملی حضور یافت و در برنامه‌های زنده در سطحی گسترده در مورد مظلومیت و ویژگی‌های شهدای جنگ ۱۲روزه و روحیه اعلای خانواده‌های این شهدا و جلوه‌های کربلایی رخ داده در قطعه ۴۲ روشنگری مفصل و کم‌نظیری انجام داد که بخش‌هایی از آنها را نقل می‌کنیم.

قطعه ۴۲ بهشت‌زهرا

گزیده و خلاصه‌ای از سخنان حجت‌الاسلام سیدهادی حسینی در برنامه کوی محبت شبکه ۲ در روز تاسوعا (شنبه ۱۴ تیر ۱۴۰۴) چنین است:

قطعه ۴۲ بهشت‌زهرا، روبه‌روی یادمان شهدای ۷۲ تن، قبلاً یک بیابان خالی بود؛ الان اختصاص پیدا کرده به شهدای حملات تروریستی و یک بهشت‌آبادی برای خودش شده. ما از جنین ۸ ماهه داخل شکم مادر داریم، از رایان قاسمیانِ ۲ ماهه داریم تا فاطمه کاوه‌منش ۷۸ساله. در این ایامی که در تدفین شهدا بودیم و این پیکرها را می‌دیدیم، با خودم فکر می‌کردم تا حالا در تاریخ جمهوری اسلامی تابوت ۲ ماهه نساخته بودیم، تابوت جنین نساخته بودیم.

اعتقاد من روز تاسوعا این است: ما انواع و اقسام شهدایی که داریم، قطعاً خون به ناحق ریخته اینها، دامان یهود و صهیونیست را خواهد گرفت.

ما شهید طلبه داریم، شهید مداح داریم، پاسدار داریم، مردم داریم... بنا داریم که رفته بود یک‌جا کارگری کند، ساختمان را زدند.

تداعیِ خاطرات کربلا

چندتا شهید واقعاً ما را سوزاندند و واقعاً تداعی کردند برای ما خاطرات کربلا را. یکی‌اش رایان قاسمیان ۲ ماهه. رایان ۲ ماهه که عکس‌اش در فضای مجازی هم خیلی پخش شد، پیش مادرش سوخت. برادرِ کیان که الان ۵۰ درصد سوختگی دارد، در بیمارستان است و پدرش هم شهید شده.

ما روضه حضرت علی‌اصغر(ع) را خیلی شنیده بودیم و می‌گویند حضرت علی‌اصغر روی سینه حضرت سیدالشهدا دفن شده. ما در بهشت‌زهرا این را دیدیم. وقتی این پیکر رایان ۲ ماهه رفت بالا، اون مداح عزیز هم روضه حضرت علی‌اصغر را خواند، من می‌دیدم که این[شهید] در بغل مادرش خانم رسولی دفن شد، انگار دارد شیر می‌خورد از مادرش و این لحدها که گذاشته می‌شد، آدم می‌گفت سند جنایت صهیونیست [است].

ما شهیدی داشتیم، روز تاسوعاست، یک مشت گرده‌کرده ازش آوردند، سوخته بود، گفتند این را به پیکرش ملحق کنید.

یک شهیدی [هم] وقتی بچه‌ها می‌خواستند کارهایش را انجام دهند، دیدند از قضا دو تا بازوهایش قلم شده. همان موقع پرچم حرم حضرت اباالفضل آمد و تبرّک شد و فهمیدیم که تاسوعای حضرت اباالفضل چطوره. ما خیلی مدیونِ این خون‌های به ناحق ریخته هستیم.

ما خانواده‌ای داشتیم، هفت نفر همه با هم شهید شدند. خانواده دانشمند ساداتی ارمکی که سه تا بچه داشت. آن شب مهمان پدربزرگ، مادربزرگ‌شان بودند. فاطمهٔ ۱۰ ساله، ریحانهٔ ۱۰ ساله، سید علیِ ۴ ساله. خیلی جانسوز بود برای ما که از پیکر اینها تقریباً یک نصفه آمد، بعضیها دست و پا آمد، کامل نبود پیکر اینها و این نوع چینش قبر را ما ندیده بودیم. پدربزرگ، مادربزرگ داخل یک قبر، سه تا بچه داخل یک قبر و پدر و مادر [داخل یک قبر]. من خودم تلقین این دانشمند عزیز را خواندم. یک قیامت کربلایی بود آنجا.

من عرضم این است، این انواع و اقسام شهیدها هرکدام به هرحال یک نقطه عطف زندگی داشتند که خدا روی آن نقطه عطف دست گذاشت و شهید شدند.

قبرِ سه طبقهٔ خانوادگیِ شهدایی

یک خانواده‌ای را آوردند، خانواده حاجی‌میری. یک دختر بچه این خانواده دارد، تارا. تازه داشت آماده می‌شد مسابقات کشوری ژیمناسیک شرکت کند. بدن این‌قدر سوخته بود، بچه‌هایی که کمک می‌کردند تدفین کنند، اصلاً خجالت‌زده بودند که ماها زنده ایم. این دختربچه، تارای حاجی‌میری، هم مادرش شهید شد، خانم زهرا رضا، هم پدرش حاج ابراهیم که از جانبازان جنگ بود. فکر می‌کنم در تاریخ گلزار شهدا، قبر سه طبقه خانوادگیِ شهدایی نداشتیم. ولی الان شما می‌بینید یک خانواده سه‌تایی [داریم].

یک خانم دکتری آوردند، خانم دکتر ناهید انصاری. خواهرشان هم دکتر بود. خانواده کاملاً علمی. ظاهراً یکی از اقوام‌شان، داد می‌زد: این خانوم مگه اسلحه دستش بود؟ این خانوم مگه چیکار می‌کرد؟ من رفتم سر مزارش به پدرش تسلیت بگم. به من گفت: این دخترم بهشت بود و فرشته بود. در بین بچه‌هایم این یک بود. می‌گفت: من می‌دانستم در مطبش خیلی‌ها را رایگان ویزیت می‌کرد، حتی نزدیکانش نمی‌دانستند.

شهدایی از بین خدمتگزاران گلزار شهدا

ما شهید داشتیم، شهید تقوی و شهید اهری‌نژاد. خیلی جالبه، اینها در معراج کمک می‌کردند. این چند روزه این دو تا شهید بودند.

یک پدر شهید، شهید کشانی، وقتی می‌خواستند پیکرش را بیاورند، داد می‌زد در معراج شهدا. می‌گفت: پسرم اگر پیراهن داشت من می‌شناختمش، اگر انگشتر داشت من می‌شناختمش. هیچ چی از این بچه نمانده می‌شود خداوند متعال تقدیر را طوری رقم می‌زند که این بچه در بغل مادرش در حال شیر خوردن می‌سوزد. در کفن و دفنش هم در بغل مادرش [بود]. همان‌طوری که داشت شیر می‌خورد سنگ‌های لحد را گذاشتند و درون قبر رفت.

سند جنایت اسرائیل اینهاست. آنهائی که می‌گفتند ما فقط با نظامی‌ها کار داریم، اینها چه گناهی کردند: «بأی ذنب قتلت». اینها چرا کشته شدند؟ اینها قرار بود آینده‌ساز باشند، اینها قرار بود تحصیلات داشته باشند، اینها قرار بود افتخارآفرین باشند.

اینها زیارت عاشورا را با عمل اثبات کردند

اینها زیارت عاشورا را با عمل اثبات کردند. ما یک عمری گفتیم «بابی انت و امی»، پدر و مادرم فدایت، اینها خانوادگی جان‌شان را هدیه راه سیدالشهدا کردند و خانوادگی شهید شدند.

این شهدائی که این چند روزه می‌آمدند، واقعاً یک مظلومیت غریبی داشتند.

من می‌خواهم خواهش کنم مردم یک سری به قطعه ۴۲ بهشت زهرا بزنند. روزهای اول که ما رفتیم برای آنجا کمک بدهیم و خدمتگزار باشیم، دیدیم قشنگ مثل اربعین حضرت سیدالشهدا که حضرت زینب(س) آمد، هرکسی کنار یک قبری نشسته بود با شهید عزیزش وداع می‌کرد، این خانواده‌ها می‌نشستند کنار این خاک‌ها.

یک پدر شهیدی، دستش را بوسیدم. پیشانی‌اش را بوسیدم. گفتم: حاج آقا من تسلیت می‌گویم. ما نوکر و خدمتگزار شماییم. گفت: نه پسر من برای انقلاب رفت. خدا حفظ کند مردم را. خدا حفظ کند شماها را. این‌قدر این پیرمرد ۷۰، ۸۰ ساله با استقامتِ محکم ایستاده بود، سرِ همان لحظه‌ای که پیکر شهیدش دفن شد.

ما خیلی خادمان حرم حضرت امام رضا(ع) داریم شهید شدند. خیلی‌ها ارادتمند بودند و واقعاً سر این پیکرها ذکر امام حسین(ع) یک غوغایی به پا می‌کرد.

شهید گمنامِ جنگ ۱۲روزه

ما یک شهیدی داریم، شهید میلاد نماینده. پیکرش هنوز پیدا نشده. من روز اولی که رفتم بهشت زهرا، به این شهید عزیز پیامک دادم. گفتم: آقا میلاد می‌آیی کمک اینجا، یک ذره کار سنگینه. گفت: آقا سید ما را نگه داشتند سر کار، ولی هر وقت بتوانم می‌آیم. دو روز بعد شهید شد و هنوزم که هنوزه یک کارت ملی فقط ازش پیدا کرده‌اند.

عرض کردم ما خانم دکتر داشتیم ویزیت رایگان انجام می‌داد؛ سرباز داشتیم. فصل مشترک اینها خدمت است و وقتی خدمت انجام می‌شود، همان طوری که حاج قاسم عزیز فرمود شما باید شهید زندگی کنی[تا شهید بشوی].

یک شهیدی آوردند، شهید مهدی‌پور. یک جوان سربازی بود. من رفتم تدفینش کنم داخل قبر. خواهرش کاملاً سفید پوشیده بود، یک مانتوی بلند سفید، یک سربند «السلام علیک یا فاطمه‌الزهرا(س)» روی سرش بود. بعد به من می‌گفت: آقا سید، خیلی برادر من را کمک کن تربت برایش ریختی. من اصلاً عزادار نیستم. یک دسته گل آورده بود سر مزارش و من وقتی کفن این سرباز شهید را باز کردم، انگار آرام آرمیده، خوابیده کامل. صورتش را روی خاک گذاشتیم. صورت انگار با یک اطمینانی، «یطمئن قلبی» واقعاً این‌جا آرمیده بود.

صبوریِ شگفت‌انگیزِ دختر ۸ ساله شهید

یک شهیدی داریم، شهید لاجوردی. دو تا دختر دارد، ریحانه خانم و نورا خانم. از خادمان هیئت ریحانه‌الحسین، برادر عزیز آقا سید مجید آقای بنی‌فاطمه هم هست. وقتی این ریحانه خانم، آقا سید مجید آقای بنی‌فاطمه می‌گوید من بهش تسلیت می‌گویم، می‌گوید: تبریک بگو[تصاویر این ماجرا منتشر شده و بسیار هم در فضای مجازی پُربازدید گردیده است]. من در بهشت‌زهرا رفتم این نورا خانم [نوزاد چند ماهه شهید لاجوردی] دستش را بوسیدم. خواهر بزرگش را هم دیدم، ریحانه. با استقامت وایستاده بود. خدا چه صبری به این دختر ۸ ساله داد. واقعاً یک درسی به ما داد.

شهدای مظلوم

خلاصه و گزیده‌ای از صحبت‌های حجت‌الاسلام سید هادی حسینی در قطعه ۴۲ بهشت‌زهرا که تصاویر ضبط شده آن در برنامه کوی محبت روز تاسوعا پخش شد:

من سید هادی حسینی هستم. این‌جا قطعه ۴۲، قطعه‌ای که اختصاص پیدا کرده به شهدای حملات تروریسی رژیم صهیونیستی.

من احساس می‌کنم این خانواده‌های شهدا، خانواده‌های شهدای مظلومی هستند؛ چون آن چنان تشییع ندارند، آن چنان مراسمی ندارند.

همه زیر بیرق ایران اسلامی متحد شدند

ما بین خانواده‌های شهدا، خیلی خانواده‌های شهدای خاصی داریم. مثلاً خانواده‌های شهدایی که شاید به ظاهر خیلی مذهبی نباشند. به ظاهر، به دید ما، بگوییم این چه تیپیه، این چه قیافه‌ایه، ولی همه نوع گروه‌ها الان زیرِ پرچم اسلام و ایران جمع شدند و همه متحد شدند. واقعاً همه الان زیر بیرق ایران اسلامی متحد شدند.

دیروز رفتیم خدمت یکی از خانواده‌های شهدا، همین جا که پیکر فرزندشان دفن شد بود. با بهت و ناراحتی خیلی شدیدی می‌گفت: من بچه‌ام را از دست دادم ولی خدا شماها را حفظ کند، این مردم را حفظ کند که اصرار دارند آن دست و پای بریده و قطع شده را هم ببینند. خیلی اصرار دارند.

یک عزیزی از شهیدان را آوردند. کسی نمی‌توانست تشخیص بدهد این عزیز را. خواهرش گفت: من می‌روم. خواهرش آمد و آن خانمهایی که آنجا خدمتگزاری می‌کردند، وقتی باز کردند آن کاور را، خواهرش فریاد زد: من شناختم. از کجا شناخت؟ از زیر گلویش. وقتی این خواهر رفت خبر شناسایی را به مادرش بدهد، دوستان معراج گفتند: خوب مادرش را هم بیاورید. خواهرش گفت: نه، ابداً. من همین یک مادر را دارم. اگر این مادر، این چهره را ببیند سکته می‌کند.

باز من گریز می‌زنم به کربلای معلی که کاش حضرت‌زهرا(سلام الله علیها) در گودال قتلگاه نبود.

ما یک نقلی داریم، حضرت آیت‌الله حق‌شناس به دوستان طلبه گفتند: عاشورا را به من نشان دادند. چشم‌های ایشان کاسه خون بود. از خواب بلند شد. گفتند: حاج آقا، کجای کربلا را به شما نشان دادند؟ گفتند: از تل زینبیه تا گودال قتلگاه. گفتند: حاج آقا، گودال را هم شما دیدید؟ گفتند: نه، فقط گودال قتلگاه را امام زمان(عج) می‌تواند ببیند. ما قابلیت آن را نداریم که بخواهیم گودال قتلگاه را ببینیم.

وقتی تابوت این بچه‌ها را می‌آوردند، وقتی رایان قاسمیان را روی دست گرفتند، من یاد این سرود واسطه آقای کاردان با شهید نعمتی عزیز آشنا شدم. چندین سفر اربعین خدمت‌شان بودم. در سوریه جانباز مدافع حرم بودند. با شهید مصطفی صدرزاده که روز تاسوعا، شهادت‌شان بود خیلی رفیق بودند.

یکی از دوستان، قبل برنامه به من می‌گفت: با شهید صدرزاده قول داده بودند که هر کی زودتر شهید شد، شفاعت دیگری را بکند. یک فیلمی در فضای مجازی خیلی دیده شد. فیلم آقای اصغر که حاج قاسم در ماشین نشسته، می‌گوید: آقای اصغر زشته، من را از چهار تا گلوله می‌ترسانی؟ هی شهید اصغر پاشاپور عزیز می‌خواهد جان حاج قاسم حفظ بشود، نمی‌گذارد حاج قاسم جلو برود. دو تا قبل از شهید اصغر پاشاپور، شعید نعمتی عزیز ایستاده که می‌آید جلو، با حاج قاسم سلام، علیک می‌کند. حاج قاسم می‌گوید: هنوز تو زنده‌ای؟ یعنی حاج قاسم شهید ما هم تصور نمی‌کرد شهید نعمتی در آن بحبوحه‌های جنگ هنوز زنده باشد چون ایشان مدافع حرم بود، جانباز مدافع حرم بود. خیلی کار راه‌انداز بود. سردار رادان که منزل این شهید تشریف برده بودند، مجری عزیز از ایشان سؤال کرد: چه تصویری از شهید نعمتی در ذهن‌تان است؟ سردار رادان گفت: ما هر دفعه ایشان را دیدیم، می‌خندید. حقیقتاً هم این طوری بود. هر دفعه ما می‌دیدیم بشاشیت در چهره ایشان بود.

یک شهیدی ما داشتیم صورتش خیلی مشخص نبود. دو، سه نفر از اقوام‌شان آمدند معراج شهدا. چون می‌دانید پیکر که در معراج است، بعضی از پدر، مادرها اصرار دارند آن دست و پای بریده و قطع شده را هم ببینند. خیلی اصرار دارند.

یک عزیزی از شهیدان را آوردند. کسی نمی‌توانست تشخیص بدهد این عزیز را. خواهرش گفت: من می‌روم. خواهرش آمد و آن خانمهایی که آنجا خدمتگزاری می‌کردند، وقتی باز کردند آن کاور را، خواهرش فریاد زد: من شناختم. از کجا شناخت؟ از زیر گلویش. وقتی این خواهر رفت خبر شناسایی را به مادرش بدهد، دوستان معراج گفتند: خوب مادرش را هم بیاورید. خواهرش گفت: نه، ابداً. من همین یک مادر را دارم. اگر این مادر، این چهره را ببیند سکته می‌کند.

باز من گریز می‌زنم به کربلای معلی که کاش حضرت‌زهرا(سلام الله علیها) در گودال قتلگاه نبود.

ما یک نقلی داریم، حضرت آیت‌الله حق‌شناس به دوستان طلبه گفتند: عاشورا را به من نشان دادند. چشم‌های ایشان کاسه خون بود. از خواب بلند شد. گفتند: حاج آقا، کجای کربلا را به شما نشان دادند؟ گفتند: از تل زینبیه تا گودال قتلگاه. گفتند: حاج آقا، گودال را هم شما دیدید؟ گفتند: نه، فقط گودال قتلگاه را امام زمان(عج) می‌تواند ببیند. ما قابلیت آن را نداریم که بخواهیم گودال قتلگاه را ببینیم.

وقتی تابوت این بچه‌ها را می‌آوردند، وقتی رایان قاسمیان را روی دست گرفتند، من یاد این سرود «سلام فرمانده» افتادم که می‌گوید: نبینِ قدم کوچیکه، پاش بیفته من برات قیام می‌کنم. حقیقتاً بچه‌های نوزاد، دوساله، چهار ساله، شش ساله، یک قیامی کردند برای حضرت سیدالشهدا.

خانواده شهید ۷نفره

من که در این صحنه‌ها خیلی سوختم. همین چند روز پیش که خانواده دانشمند عزیز ساداتی را تشییع کردند، خانواده ۷نفره را آوردند. هفت نفرشان قطعه ۴۲ هستند: پدربزرگ، مادربزرگ، سه تا بچه‌ها، پدر و مادر هم که دانشمند بودند. من خودم تلقین‌شان را خواندم. من خیلی سوختم [در تشییع‌ها و خاک‌سپاری‌های مختلف] ولی یک‌جا واقعاً ذوب شدم، آب شدم. وقتی می‌خواستم این بچه‌ها را داخل مزار بگذارند، یکی از اقوام‌شان می‌گفت: حاج آقا از این هانیه سادات، نصفه بدنش آمده. به بچه‌های گلزار گفتیم رو دفن کنید هانیه را که ما اگر بعدها از زیر آوار پیکر دیگری پیدا کردیم ملحق کنیم به این بدن. سید علی عزیز، آن بچه ۴ ساله را وقتی تابوتش را بردند، همه بچه‌های بهشت زهرا گریه می‌کردند. همه زار می‌زدند که این چه گناهی کرده، بچه ۴ ساله. سه‌تای‌شان هم کنار هم و چه خوش عاقبت شدند اینها. ملحق شدند به دخترهای امام حسین، ملحق شدند به پسرهای امام حسین.

ما در این مدتی که برای تلقین و تدفین می‌رفتیم، خیلی از پیکرها را اجازه نمی‌دادند. خیلی از پیکرها را می‌گفتند مادرش نبیند، خیلی از پیکرها را می‌گفتند خواهرش نبیند. کاش یکی هم بود جلوی چشم حضرت زینب(س) را در روز عاشورا می‌گرفت. کاش یکی هم بود جلوی چشم دخترهای امام حسین(ع) را می‌گرفت؛ آن صحنه گودال قتلگاه را نمی‌دیدند. این سید علی و هانیه و فاطمه، خانواده شهید ساداتی، خیلی ما را سوزاندند و اصلاً پیکری داشت خیلی کوچک. بعضی از دوستان در فضای مجازی نوشتند: می‌سوزیم بر آن پیکرهایی که یک نفره تشییع می‌شود، اصلا نیازی ندارد ۴ نفر، ۴گوشه تابوت را بگیرند. یک نفره شما جابه‌جا می‌کنی و حمل می‌کنی و آخرین نکته‌ای که راجع به این خانواده عزیز بگویم، همکلاسی‌های این دخترها بودند. بعضی از این همکلاسی‌های فاطمه و هانیه می‌گفتند: ما با هم قرار گذاشتیم شهید بشویم، تو خیلی جلوتر از ما رفتی. ما متوجه نبودیم که تو چقدر در عرش الهی ارج و قرب داشتی که خدا این طوری تو را ببرد، پیکرت کامل پیدا نشود، مثل شهدای ما که بعضی‌های‌شان آرزو داشتند، می‌گفتند هیچ چی از ما برنگردد و واقعاً مثل امام حسین، اینها پیکرهای‌شان اربااربا بود.

نه فقط عزیز آن خانواده، بلکه عزیز یک ملتی داخل این مزارها گذاشته شد. الان هم یک بهشت‌آبادی است قطعه ۴۲ و من مجدد خواهش می‌کنم عزیزان سر بزنند.

شهیدِ تازه‌داماد

شهید باروتچی عزیز، ۳۰ خرداد ۱۴۰۴ عروسیش بود. کت‌وشلوار دامادی‌اش را هم گرفته بود، آماده بود. به خاطر این اوضاع و احوال جنگ، عقب انداخته بود و این عقب افتادنش سرنوشتش این بود که شهید شود. مادرش روز تدفین می‌گفت: همه‌تان باید بیایید. این غذا، غذای عزا نیست، غذای عروسیه ابوالفضلِ منه.

و محسن بَرَکان، یاد کنم از این شهید عزیز هم که خیلی از شهدای مدافع حرم را خودش با دست‌هایش خاک کرد.

امیرعلی امینی عزیز، ۱۲ ساله تکواندوکار، مربی‌اش از دوستان خود ما بود. می‌گفت: آماده می‌شد، فرداش می‌خواست برود مسابقه.

همه اینها را که کنار همدیگر آدم می‌گذارد، آن مظلومیته را حس می‌کند. ما روضه‌ها را شنیدیم ولی در این قطعه ۴۲ برای ما ملموسه و مشهوده.

ان‌شاءالله خدا شفاعت اینها را شامل حال ما بکند، دستگیر ما باشند ان‌شاءالله.

مظلومِ مظلومِ مظلوم

خلاصه و منتخبی از سخنان حجت‌الاسلام سید هادی حسینی در برنامه زمانه شبکه دو:

ما قلب‌مان در قطعه ۴۲ است، عشق‌مان در قطعه ۴۲ است. قطعه ۴۲ یک بیابانی بود قبلاً، کسی دفن نبود داخلش، بهشت‌آبادی شده. اصلاً شب عاشورا، شب تاسوعا، روزهای محرم که ما آنجا بودیم، برای خودش کربلایی بود.

من بزرگ‌ترین درسی که گرفتم روحیه استقامت، «ما رأیت الا جمیلاً» حضرت زینب بود. متعدد پدر و مادر و خواهر شهیدی داشتیم که می‌گفت اصلاً برای چی شما به من می‌گویید تسلیت؟ تبریک بگویید. ما یک علمدار داشتیم، یک پرچمدار داشتیم، اینها تسلیت ندارد، تبریک دارد. خواهر یکی از شهدا تمام قد مانتوی سفید پوشیده بود. با یک دسته گل، با یک سربند «یا فاطمه‌الزهرا»، یک لحظه هم اشک نمی‌ریخت.

ما درس کربلا را شنیدیم، ولی در قطعه ۴۲ دیدیم.

اسامی چند تا از شهدای روحانی و طلبه که کمتر بهشون پرداخته شده، من نام می‌برم. شهید بزرگوار، شهید نیازمند که خودشان از فضلای حوزه بودند. شهرک شهید چمران، امام جماعت بودند. همسر محترم‌شان از فضلا و نخبگان حوزه بودند. سه تا فرزند داشتند: فاطمه خانم، الهام عزیز و علی آقا که همه‌شان با هم شهید شدند این خانواده عزیز. شهید عباس رشید که فرزند سردار رشید عزیز بود، به رحمت خدا رفتند. شهید احد اقدسی که یک محدثه خانم ۱۳ ساله داشت، یک محمدرضای ۱۰ساله داشت، همراهش شهید شدند و طلبه بزرگوار، روحانی بزرگوار، شهید روح‌الله رحمتی و شهید علی ترکاشوند، شهدای طلبهٔ روحانی که در این حوادث اخیر صهیونیست‌ها به درجه رفیع شهادت رسیدند.

ما از ملیت‌ها هم شهید داشتیم. از کربلا و عراق، مداح عزیز شهید علیرضا وفایی را داشتیم.

از شهید محسن بَرَکان خدمت شما بگویم. شهید عزیز که از خانواده‌اش به من گفتند: عاشق مدافعان حرم بود و کسی بود که تدفین ابدان مطهر مدافعان حرم را انجام می‌داد. شهید محسن بَرَکان، وقتی به شهادت رسید، این رفیقاش، همه بچه هیئتی‌ها آمده بودند، یکی دو ساعت قبل، قبرش را حسینیه کردند. دور تا دور کتیبه امام حسین زدند، کتیبه حضرت اباالفضل زدند و می‌گفتند عاشق مدافعان حرم بود و خیلی از مدافعان حرم را خودش دفن کرده بود و وقتی به شهادت رسید، خانواده‌های مدافعان حرم می‌گفتند ما یتیم شدیم. بهش می‌گفتند عمو محسن، بهش می‌گفتند حاج محسن.

از همه اقشار و سلایق و عقیده‌ها شهید داریم

این در تاریخ جمهوری اسلامی بی‌نظیر است، ما از همه اقوام، از همه اقشار، از همه طیف‌ها، از همه سلایق، از همه عقیده‌ها شهید داریم. شاید بعضی از شهدا را بگوییم این به تیپش نمی‌خورد، این به قیافه‌اش نمی‌خورد، این کجا و شهادت کجا؟

تک به تک شهدا را که ما دست می‌گذاریم، یک خدمتی داشتند، یک عرض ادبی داشتند. ما خادم حرم حضرت معصومه(س) داشتیم، خادم علی بن موسی الرضا داشتیم، ما خانواده‌ای داشتیم که علاقه‌مند به کار جهادی بودند، علاقه به ارادت اهل‌بیت داشتند، اشک در خدمت زائرهای امام حسین می‌ریختند. خاصه می‌توانم نام ببرم از شهید سردار مهدی نعمتی. این شهید بزرگوار که ما هم باهاش ارتباطی داشتیم، از رفقای ما بود. اربعین خدمت‌شان بودیم. ایشان برای گذرنامه گفته بود هرکس برای گذرنامه اربعین مشکل دارد به من بگوید من برایش رفع کنم. خودش ساعت‌ها وقت می‌گذاشت برای گذرنامه دوستان. غیرآشناها هم با ایشان تماس می‌گرفت یا پیامی می‌داد، کار راه می‌انداخت. واقعاً کسی بود که اصلا نمی‌گذاشت شما به زبان بیاوری. با اینکه ایشان مسئولیتی داشت، حتی کارهای کوچک را به ایشان می‌گفتی با کمال میل، با یک فراغت خیلی خوبی انجام می‌داد، مخصوصاً در راه امام حسین. هرجا خدمت بود، این شهید نعمتی عزیز، سردار بزرگوار، واقعاً پا به کار بود و انجام می‌داد.